

# قصه‌های بنترس برای بچه‌های نترس

۳

داس مرگ

محمدرضا شمس

تصویرگر: مهدی صادقی

دو تا کلاغ **زرد**، یکی **بزرگ** و یکی **کمی کوچک** روی شاخه‌ی پُر از برگ درخت خرمالو نشسته بودند.

کلاغ‌ها با چشم‌های گرد و سرخشان **رُل** زده بودند به زن که با آن هیکل **لاغر** و قد **دراز**ش **خَم** شده بود و مثل گربه، **پنجه پنجه** به طرف کسری می‌رفت.

زن کفش‌هایش را درآورده بود تا کسری صدای پاهایش را نشنود. کسری لب **استخر** ایستاده بود و حواسش به زن نبود.

کلاغ‌ها بی‌قرار روی شاخه‌ی درخت **جا به جا** شدند و بال‌های **زردشان** را به هم زدند.

چند تا برگ از شاخه جدا شد و چرخ زنان پایین افتاد.

زن آرام آرام به کسری **نزدیک** می‌شد، **سایه‌ی** درازش مثل مار روی کاشی‌های کف حیاط می‌خزید و جلو می‌رفت.



یک جفت دستکش **کلفت** و **سیاه** دستش کرده بود تا اثر انگشتش روی شانه‌های کسری نماند. هیچ کس توی حیاط نبود.

حتی باغبان **پیپی** هم رفته بود مرخصی. کسری **خَم** شد و توی آب را نگاه کرد.

چند تا برگ سبز خرمالو مثل قایق روی آب شناور بودند.

قلب کلاغ‌ها مثل جوجه‌های گرسنه بالا و پایین می‌پرید.

دوباره روی شاخه‌ی پُربُرج درخت جا به جا شدند و بال‌هایشان را به هم زدند.

کسری بیشتر خم شد.

کلاغ‌ها قارقار بلندی سردادند و به هوا پریدند.

زن رسید پشت کسری و دست‌هایش را جلو آورد تا کسری را هل بدهد.

ناگهان جسم

**سنگینی** افتاد توی استخر

و آب استخر پاشید این طرف و آن طرف.

کسری **ولشت زلاه** پرید عقب و با چشم‌های **گشاد** به زن که توی آب دست‌وپا می‌زد و کمک می‌خواست، نگاه کرد. دو تا شبیح که شبیه پدر و مادرش بودند، زن را توی استخر انداخته بودند.

کمی بعد شبیح‌ها دوباره به شکل کلاغ درآمدند و روی درخت خرمالو پریدند و روی شاخه‌ی پُربُرج آن نشستند.